فهرست

[اصول/ سیره خداوند تبارک و تعالی 2](#_Toc146988168)

[پیشگفتار 2](#_Toc146988169)

[سؤال مسئله 2](#_Toc146988170)

[دلیل چهارم 3](#_Toc146988171)

[تفاوت دلیل چهارم با سه دلیل قبل 3](#_Toc146988172)

[اقسام مراجعه به قرآن 4](#_Toc146988173)

[مقدمه دوم 4](#_Toc146988174)

[مقدمه سوم 5](#_Toc146988175)

[اشکالات 6](#_Toc146988176)

[اشکال اول 6](#_Toc146988177)

[اشکال دوم 7](#_Toc146988178)

## اصول/ سیره خداوند تبارک و تعالی

## پیشگفتار

در سیره عرض کردیم یک بابی مناسب است محل بحث قرار بگیرد به‌عنوان فعل الله یا سیرة الله یا سنة الله، این سؤال فقهی مطرح می‌شود که آیا ممکن است از سیرة الله یا فعل الله استظهارات فقهی در فقه داشته باشیم به‌عنوان یک دلیل مورد استفاده قرار بدهیم یا اینکه این باب منسد است و مسدود است.

در آن سیره‌های قبلی فی‌الجمله روشن بود که دلیل فقهی است چه در سیره ناس و عقلا و چه در سیره متشرعه و چه در سیره معصومین فی‌الجمله دلالت بر احکام داشت و جزء ادله بر احکام به شمار می‌آمد، در وسعت و ضیق دایره ظهورش بحث‌های گسترده بود که ملاحظه کردید.

اما در فعل الله سخن این است که اصل فعل الله و سیرة الله می‌تواند یک دلیل شرعی باشد یا نه؟

عرض شد که این مسئله به این شکل خیلی مطرح نیست گرچه در اینجا و آنجا شواهدی وجود دارد که به صورت موجبه جزئیه گاهی ولو در حد استشعار به این فعل الله هم توجه می‌شده است ولی در اصول نبوده است و حتی در مباحث فقهی و تفسیری هم به شکل یک بحث کلی و قاعده کلی ما حداقل سراغ نداریم که طرح شده باشد.

بعضی از تتبعاتی که دوستان انجام داده‌اند در همین حد است که اینجا و آنجا احیاناً به صورت موجبه جزئیه به فعل الله مخصوصاً بعضی از مسائل قرآن تمسک شده است.

اما اینکه این مسئله به شکل یک قاعده مطرح بشود که پیرامون آن بحث بشود ما ندیدیم.

# سؤال مسئله

عرض کردیم که سؤال این است که فعل الله چه در عالم تکوین و چه در عالم تشریع و به خصوص فعل الله و کیفیت سخن در قرآن می‌تواند دلیل شرعی به شمار آید یا نمی‌تواند؟ و حتی در اوصاف و اسماء هم به‌گونه‌ای هم ممکن بود این مسئله طرح بشود که از آن‌ها استفاده فقهی میسر است یا خیر؟

عرض کردیم که ادله‌ای که می‌شود به‌عنوان پاسخ ایجابی در اینجا اشاره کرد به ترتیب وجوهی بود که ملاحظه کردید که رسیدیم تا اینجا بعضی از وجوه فی‌الجمله قابل دفاع بود اما همچنان فی النفس شئ هست که بگوییم وصف خدا، فعل خدا می‌تواند یک امری را برای ما هم اثبات بکند و ما از آن کپی بگیریم، تأسی به آن بکنیم.

بالاخره فاصله ممکن و واجب و تمایزات آن‌ها مناقشه‌ای است که علی‌رغم همه ادله‌ای که ملاحظه کردید موجب می‌شود جرأت بر اینکه بگوییم این هم یک دلیل فقهی است نمی‌گذارد تا اینجا پیدا بشود. علی‌رغم اینکه دلیل عصمت و حکمت دلیلی بود که فی‌الجمله قابل دفاع بود اما درعین‌حال فی نفس شئ هست.

تا اینجا این سه چهار دلیلی که تا الان بحث کردیم از یک منظر کلان به وصف الله، اسم الله، فعل الله تکوینی و تشریعی می‌پرداخت و با آن وجوه می‌خواست بگوید این فعل می‌تواند الهام‌بخش یک حکم باشد.

# دلیل چهارم

این دلیل متفاوت از ادله قبل است با این بیان که در ادله قبل فعل الله علی وجه اطلاق به نحوی که شامل تکوین و تشریع می‌شد مدنظر بود اما در دلیل چهارم دایره دلیل محدودتر است و اختصاص به فعل خدا در وحیی که به پیامبران می‌کند و به طور ویژه به وحیی که خدا در قرآن انجام داده است. این محل بحث است که از قدیم هم این را بارها مطرح کرده بودیم.

# تفاوت دلیل چهارم با سه دلیل قبل

در این است که آن ادله مطلق فعل الله را مدنظر قرار داد اما در این دلیل چهارم فعل خدا در عالم تشریع آن هم در وحی، نه مطلق تشریع، آن هم در وحی قرآنی مدنظر است، خیلی به احادیث قدسی هم توجه نیست. این مطمح نظر در دلیل چهارم است و سؤالی هم که اینجا مطرح است و در این سال‌ها عرض کرده‌ایم این است که قرآن که وحی الهی است مضامینی دارد که آن‌ها حجت و معتبر است لذا دلالت قرآن در محتواهای اقوال خدا معتبر است و بحثی در آن نیست.

اما قرآن یک دلالت ثانوی هم دارد و آن مربوط به نوع سخن گفتن خداست، چینش قرآن است و ترتیب قرآن است و آن کیفیت سخن گفتن خداست، کیفیات تنزیلات و ترتیبات قرآن است از آن‌ها ما می‌توانیم استفاده ببریم یا نه؟ این دومی محل بحث است و الا وقتی قرآن می‌فرماید اقیموا الصلاة محتوای این گزاره وجوب نماز است و حجت است و بحثی نیست.

اما وقتی می‌خواهیم بگوییم خدا در جاهایی مثلاً تشبیه به حیوان کرده است، پس ما هم می‌توانیم تشبیه به حیوان بکنیم، کمثل الکلب، کمثل الحمار، او نگفته است می‌توانید تشبیه بکنید، نگفته است تشبیه بکنید یا تشبیه نکنید، مثل اینکه گفته است قرآن بخوانید، نماز بخوانید، روزه بگیرید، اینها را نگفته است ولی می‌بینیم خودش کاری انجام می‌دهد که در آن تشبیه به حیوانات شده‌اند انسان‌هایی، یا اینکه نفرین کرده است، **﴿تَبَّتْ يَدا أَبي‏ لَهَبٍ وَ تَب﴾**‏، یا اینکه خداوند در مقام تربیت که از مکه شروع شده است یک سیر مشخصی داشته است، تأکید در تبلیغ و تربیت قرآن در آغاز بر مسائل اعتقادی و معاد و امثال اینها بوده است بعد به سمت مسائل اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و امثال اینها آمده است، این تنظیم و ترتیب قرآن اینطور است و هزاران هزاران نکته‌ای که در تحلیل از نگاه درجه دو می‌توانیم از قرآن استفاده بکنیم.

# اقسام مراجعه به قرآن

به عبارت دیگر ما وقتی به قرآن مراجعه می‌کنیم یک مراجعه با نگاه اولیه است که معطوف است نگاه ما به مضامین قول خدا، خدا فرموده است کتب علیکم الصیام، خدا فرموده است **﴿لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّون﴾[[1]](#footnote-1)**‏، این مضامین، می‌خواهیم اینها را اصطیاد بکنیم با کار تفسیری، این مضامین اصطیاد می‌شود و همه‌اش برای ما اعتبار دارد.

اما مواجهه نوع دوم ما با قرآن این است که از نگاه درجه با قرآن مواجه بشویم بگوییم قرآن چجوری با بشر حرف می‌زند در نوع حرف زدن چه قواعدی را رعایت کرده است نگفته است که این قاعده است، این‌جوری عمل بکنید، این‌جوری تبلیغ بکنید یا می‌توانید نفرین بکنید نمی‌توانید کذا انجام بدهید. این جوری نفرموده است ولی این‌جوری در قول عمل کرده است.

این دومی محل بحث است سابق این‌جور می‌گفتیم در واقع سیره خدا یا سیره هر متکلمی در اقوال نگاه درجه دو به اقوال اوست که ببینیم چگونه قولش را تنظیم می‌کند، حرف می‌زند، گفتگو می‌کند. این «چگونه» غیر از «چیست» است که مضمون است، اینها می‌تواند برای ما الهام‌بخش باشد یا خیر؟ دایره این دلیل چهارم اخص است. اینها مقدمه و شرح بحث بود و تبیین موضوع بود.

دلیل چهارم این است که ما در آیات و احیاناً در روایات ارجاع به قرآن شده‌ایم و ویژگی‌هایی برای قرآن ذکر شده است از قبیل اینکه **﴿لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾**[[2]](#footnote-2)، قرآن هدایت بشر است، ذکر است، مذکر است، تذکره است، بیان است، مبین است و از این قبیل مفاهیم. بنابراین به استناد آیات قرآن و همین‌طور روایات از نهج‌البلاغه تا سایر روایاتی که از ائمه وارد شده است ما شاهد این هستیم که می‌گوید قرآن روشنگر راه است، قرآن کتاب هدایت است، کتاب یادآورنده است مبشر است، نذیر است، مذکر است، مبیّن حقایق است و راهنمای بشر است. این مقدمه اول

پس قرآن بر اساس آیات قطعی و روایات ویژگی‌هایی دارد که در قالب تعابیری ذکر شده است از قبیل هدایت و بیان و مبین و تذکار و تذکر و بشارت و انذار و امثال اینها، همه اینها را که جمع بکنیم یعنی قرآن راهنمای شماست و برای شما هدایتگری و راهبری دارد.

این لازم نیست که در مقدمه اول به ذکر ادله متعدد بپردازیم همه این جهت را دارد. بعضی از دوستان گفته‌اند که آن جمله‌ای که در نهج‌البلاغه و روایات هست که فاستنطقوا، قرآن را به نطق درآورید یک مقداری در مجموع اینها تقویت‌کننده هست ولی الان می‌گوییم مجموعه الفاظ و واژگانی که روح همه آن‌ها این است که قرآن هدایتگر است. این در مقدمه اول بر این نکته تأکید داریم که یک جمع‌بندی از همه ادله ما را به این می‌رساند که قرآن علی وجه الاطلاق هدایتگر است، قرآن هدایتگر است.

# مقدمه دوم

این است که باید کسی این را بپذیرد که این هدایتگری و روشنگری که در قرآن ثابت است اطلاق دارد هر دو نوع مدلولی را که عرض کردیم شامل می‌شود هم آن مضامین را شامل می‌شود و هم کیفیات حاکم بر این وحی و نزول آیات را شامل می‌شود باید گفت هر دو را شامل می‌شود. همان‌طور که مضامین آیات مشمول و قدر متیقن **﴿هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾[[3]](#footnote-3)** و بیان و مبین و امثال اینهاست اطلاقی داریم که شامل آن احوال عارضه و کیفیات حاکم بر سخن خدا در قرآن هست اطلاق در آن این را هم می‌گیرد. این مقدمه دوم است که می‌شود اینجا به آن اشاره کرد.

# مقدمه سوم

به‌عنوان جدا و تأکید اشاره می‌کنم و آن این است که در میان این ادله بعضی هم به طور خاص می‌گوید استنطاق بکنید، بروید دقت بکنید و تدبر بکنید، تأمل بکنید، عقلتان را در فهم قرآن به کار بگیرید. ممکن است اینها به طور خاص شمول و اطلاق در آن هست، چون اگر همین‌جور فرموده بود **﴿هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾** بیانٌ و کذا و کذا ممکن بود تردیدی در اطلاق آن داشته باشیم ولی غیر از اینها طایفه‌ای خاصه داریم که می‌گوید تدبر بکن، تأمل بکن، عمق در قرآن پیدا بکن، یا قرآن را به نطق درآور، که حالا استنطقوا داریم یا اینکه قرآن را به حرکت درآور. در خطبه متقین دارد یستأثرون به دواء دائهم پیدا می‌کند. برمی‌انگیزاند، گویا قرآن در حالت صموت و ساکت است با آن ناطق می‌کند این نیاز به خردورزی تأمل، مداقه دارد که چیزی از درون آن بیرون بیاید.

این سوم به خاطر اهمیت آن، به‌عنوان مقدمه سوم عرض کردم و الا چیز جدایی نیست در واقع می‌خواهد بگوید در اولی طایفه‌ای داریم که می‌گوید هدایت است و یک طایفه‌ای داریم که می‌گوید بروید تدبر بکنید و عمق بورزید و این عمق ورزی یعنی معنایی را افاده می‌کند که احیاناً شامل این دومی هم می‌شود شاید از اطلاق کمی به سمت یک نوع ظهور و تصریح بیاییم.

این نهایت چیزی است که می‌شود اینجا بیان کرد برای اینکه ما در قرآن هم مضامین را می‌توانیم مدنظر قرار بدهیم و از آن استفاده بکنیم و هم چگونه سخن گفتن خدا برای ما درس‌آموز بشود

خدا همه سوره‌هایش را با بسم الله شروع کرده است، مرحوم مقدس اردبیلی در تفسیر آیات الاحکام می‌فرماید چون خدا در همه جا سخنش را با بسم الله شروع کرده است پس مستحب است و در آخر می‌گوید بلکه واجب است همه کارها با بسم الله شروع بشود الا در جایی که دلیل داریم اینجا مستحب نیست، که در یک سوره خود خدا بدون بسم الله سخن را شروع کرده است.

این باب باز بشود خیلی چیزها را می‌شود استخراج کرد و استحسان کرد از قرآن، خدا با بسم الله شروع کرده است، این‌جوری تبلیغ کرده است، این‌جوری راه رفته است، این‌جوری عتاب کرده است و این‌جوری خطاب کرده است و امثال اینها.

مصداقاً در تفاسیر مخصوصاً این تفاسیری که حالت عرفانی و برداشتی دارد این استفاده خیلی زیاد هست. مثلاً تفسیر آقای قرائتی خدا حفظشان کند و به ایشان شفا بدهد را ببینید بسیاری از برداشت‌هایش از این قبیل است می‌گوید خدا این‌گونه عمل کرد. این‌جوری حرف زد.

اگر در بر تفسیر عرفانی و تأویلی بروید مواجه با انبوه استفاده‌ها از آیات قرآن می‌شوید که این کیفیت را دقت می‌کند، البته منحصر به این نیست، تفسیرهای عرفانی یا استحضاری در مدالیل التزامی می‌رود که قطعی و اطمینانی نیست، زنجیره مفاهیم مضمونی را درست می‌کند که برداشت است، لایه‌های معنایی که حجت بر آن‌ها نیست، آن‌ها را می‌آورد و به‌عنوان معنا ذکر می‌کند.

اما نوع دوم تفسیرهای عرفانی و برداشت‌های این شکلی از این قبیل است و لذا است که علی‌رغم اینکه این قاعده در جایی مستقلاً بحث نشده است نه در تفسیر و نه در اصول و اما درعین‌حال در مقام مصداق بخصوص آنجا که حالت برداشتی و استظهاری می‌شود دائره کاربست این روش خیلی وسیع است. از این تفسیرهایی که حالت برداشتی‌اش خیلی زیاد است و کم نیست، مثل تفسی ایشان [آقای قرائتی] هست و در تفاسیر عرفا و گاهی هم در تفاسیر دیگر هست، محقق اردبیلی، طبرسی و دیگران هستند که جایی واقعاً استفاده کرده‌اند، می‌گویند خدا چون همه سوره‌ها را با بسم الله شروع کرده است پس مستحب است آغاز کار به بسم الله.

دلیل بر اینکه مستحب است ابتدای امور با نام خدا و بسم الله باشد این است که خدا همه سور را با بسم الله شروع کرد، تازه الغاء خصوصیت می‌کند و می‌گوید خدا در قرآن این کار را کرده است، من الغاء خصوصیت می‌کنم قاعده درمی‌آورم می‌گویم کل امر ذی بال باید با بسم الله شروع بشود یا مستحب است با بسم الله شروع بشود یا همان تعمیم‌هایی که در سیره‌های ناس یا سیره معصومین دادیم اینجا اجرا شده است. یعنی در این مورد این‌جور خدا انجام داده است ما اطلاق از آن درمی‌آوریم، ویژگی مورد را کنار می‌گذاریم و می‌گوییم در همه امور مستحب است بدو به بسم الله. لذا اگر بخواهید بروید فروان می‌شود پیدا کرد.

حالا آن را که خودمان مثال می‌زدیم تبت یدا ابی لهب و تب، و امثال اینها.

این نهایت تقریری است که می‌شود برای این دلیل چهارم آورد و بیشتر مصب این دلیل کیفیت نزول وحی و سخن گفتن خدا با بشر است.

# اشکالات

## اشکال اول

اما علی‌رغم این تقریرها که گفته شد و شواهدی که برای آن در تفاسیر وجود دارد مناقشه‌ای که در اینها وجود دارد این است که این استدلال مشتمل بر یک مصادر به مطلوب یا دور است.

ما می‌خواهیم ثابت بکنیم که کیفیت سخن گفتن خدا و سیره و فعل خدا در قرآن معتبر و حجت است این متوقف بر این است که اول از نظر عرفی بگوییم این قاعده را می‌شود از این آیات استفاده کرد؟ این ظهور عرفی دارد؟ اگر داشته باشد آن وقت جزء دایره هدایت‌های قرآن می‌شود.

آن ادله که می‌گوید قرآن هادی است یعنی در چارچوب ظهورات، با این نمی‌توان گفت اینجا ظهور دارد باید ظهور را ثابت بکنیم، اگر ظهور ثابت شد اینها آن امر را می‌گیرد.

آیه‌ای که می‌فرماید قرآن هدایت‌گر است و سایر آیات و روایاتی که این مفهوم را افاده می‌کند می‌گوید هدایتگر در چارچوب فهم عرفی، و ظهورات عرفیه، اگر ظهور عرفی پیدا شد آن وقت همان‌طور که مضامین معتبر است این هم معتبر است در خود مضامین هم مضمونی معتبر است که در چارچوب قواعد ظهورات قرار بگیرد آن وقت می‌گوییم هدیً مضمون را می‌گیرد.

اطلاق آن در این چارچوب است محدد به این است. در چارچوب آن است که عرف ظهور می‌بیند.

اگر اطلاق را در این بپذیرم که فعلاً می‌پذیریم، می‌گوییم اطلاق هدیً و سایر آیات می‌گیرد هر چه که از قرآن قابل استفاده باشد ولی اطلاق با این قید است؛ قابل استفاده باشد در چارچوب ظهورات عرفیه. بنابراین در رتبه قبل باید ظهور را اثبات کنید. مبادا که تقریر شما این سمت را دنبال کند که بگویید با خود این می‌گویم اینها ظهور دارد. باید ظهور را اثبات کنید این نکته را باید توجه کرد که با این استدلال اگر بخواهید بگویید آن کیفیات هم ظهور دارد، با این نمی‌شود و بلکه محدد است و مصب این اطلاق ظهورات فعلی خدا در قرآن است و لذا اول باید آن ظهور را اثبات کنید.

اگر بخواهید با این ظهور برای آن‌ها درست می‌کنید، این دور است و مصادره به مطلوب است. اگر بگویید من این را با فرض وجود ظهور قبول دارم، آن وقت ظهور دارد یا ندارد باید دید و جای دیگری را باید طی کرد. با این چیزی حل نمی‌شود. این مناقشه اول است.

آن آیه که می‌گوید تدبر بکن آن را که به شکل مستقل از ادله استفاده کردیم و آن عبارت بود از آیاتی که می‌گوید تدبر بکن، تأمل بکن، استنطاق بکن، آن‌ها که نمی‌خواهد بگوید ظهور درست کن، می‌گوید دقت کن تا آن ظهورات را کشف بکنید، باز چارچوب ظهورات است.

در مناقشه اول توجه می‌دهیم که این کار ما را تمام نمی‌کند که بگوییم کیفیات رفتار خدا در اقوال او، پس حجت است، می‌گوییم مقدمه دیگری دارد باید اثبات بکنید آن ظهور را در آنجا، ظهور را در آنجا اثبات نکنید این مسئله‌ای را برای شما حل نمی‌کند.

بنابراین در مناقشه استدلال اولین سخن این است که این اطلاقات را اگر بپذیریم باید حمل بر جایی کرد که ظهوری در رتبه قبل باشد، ظهور که باشد این اطلاقات آن را می‌گیرد چه در اقوال و چه در افعال.

بنابراین تصور نکنیم که با این دلیل الان می‌گوییم این کیفیات قول خدا در قرآن الان همه حجت شد، از قبیل مثال‌هایی که زدیم.

## اشکال دوم

این است که کسی آن اطلاق را به لحاظ کبروی نپذیرد بگوید ظهور **﴿هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾** و **﴿بَيَانٌ لِلنَّاسِ﴾**[[4]](#footnote-4) و بشارت و انذاری که آیات برای قرآن ذکر شده است همه ناظر به مدلول است یا ظهور در آن دارد به لحاظ واژه‌ها و امثال این، یا لااقل انصراف به آن دارد وقتی می‌گوید هدایتگر قرآن، یعنی ببین قرآن چه می‌گوید که انجام بدهی و چه بفهم چه بگو. اما اینکه خود خدا اینجا چه جور رفتار کرده است اینجا اصلاً مدنظر آیات نیست که می‌گوید **﴿هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾**

اصلاً قبل از اینکه این سؤال را مطرح بکنیم و این بحث را به میان بیاوریم شما وقتی می‌خواندید **﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾** سؤال می‌شد **﴿هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾** یعنی چه؟ می‌گفتیم مطالبی را آورده است که راهنمایی می‌کند.

مناقشه دوم این است که ظهور اینها ولو لفظاً هم نه، انصرافاً متوجه مضامین و مدالیل قول است نه اینکه او چگونه حرف می‌زند.

بنابراین مناقشه اول این بود که مصداق را نمی‌تواند تعیین تکلیف کند و دایره ظهور را مشخص بکند، فقط می‌گوید اگر ظهوری بود این حجت است، می‌گفتیم این خیلی بحث دارد، این بحث اول مصداقی بود که اگر ناظر مصداق باشید یک نوع مصادره در آن هست.

مناقشه دوم این است که خود اطلاق محل تردید است وقتی می‌گوییم برو سخنرانی فلانی را گوش بده و بحث او را گوش بده تا روشن بشوی، ظاهر این است که ببین چه می‌گوید؟ اما چطوری حرف می‌زند با آن کار ندارد، صحبت او با طنین است یا نیست، یا ادبیات او چطور است ناظر به آن نیست، می‌گوید ببین چه می‌گوید از او استفاده کن، حرف او اعتبار برای تو دارد، چه می‌گوید اما چطور می‌گوید از مدلول خارج است و اصلاً اساس اطلاق زیر سؤال می‌رود.

1. - سوره آل‌عمران، آیه 92. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره بقره، آیه 2. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره بقره، آیه 2. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره آل‌عمران، آیه 138 [↑](#footnote-ref-4)